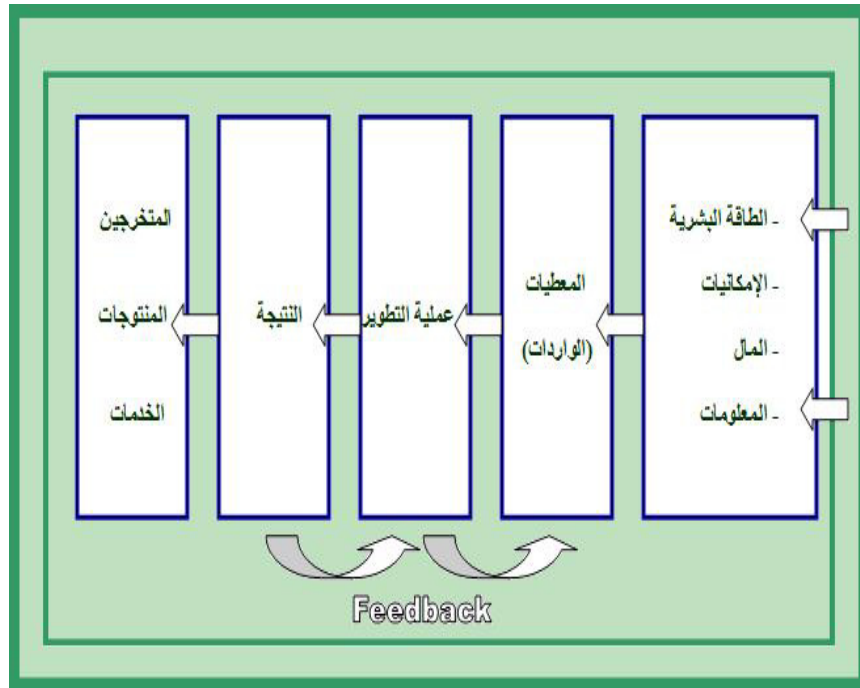


# كشور داری

شرح نامه امام علی (ع) به مالک اشتر



آية الله دكتور سيد رضا حسيني نسب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## دین و سیاست

یکی از ویژگی های آئین اسلام ، جامعیت و پاسخ گویی آن به نیاز های دنیا و آخرت مردم است. بنا بر این ، اسلام علاوه بر ارائه برنامه عبادی و تربیتی و اخلاقی به منظور خود سازی و تضمین سعادت آخرت انسان ها، دارای برنامه هایی جامع برای اداره امور جامعه نیز می باشد.

به همین دلیل ، امام حسن مجتبی (ع) در آخرین وصیت خود به این بعد از جامعیت شریعت اشاره می کند و چنین می فرماید:

**«اعمل لدنیاک کأنک تعیش أبدا واعمل لآخرتک کأنک تموت غدا».**

«برای دنیایت چنان تلاش کن، مثل این که برای همیشه زنده خواهی ماند و برای آخرت خود نیز چنان کار کن؛ مانند این که فردا از جهان رخت خواهی بست».

یکی از برنامه های آئین اسلام ، طرح اساسی برای حکومت و مدیریت جامعه و تنظیم روابط سیاسی در سرزمین های اسلامی است. بدین جهت ، بزرگان دین ما ، سیاست به معنای واقعی کلمه را بخشی از اسلام دانسته اند.

برای توضیح این مقوله ، پیش از هر چیز سزاوار است معنای «سیاست» روشن شود تا در پرتو آن، رابطه دین با سیاست نیز آشکار گردد و به برخی از شبهات در این زمینه پاسخ داده شود.

## معنای سیاست

برای واژه سیاست، دو احتمال مطرح است:

1 - سیاست را به معنای «تزویر و نیرنگ و به کار گرفتن هر نوع وسیله ممکن در جهت رسیدن به هدف» بدانیم. (هدف، وسیله را توجیه می کند).

بدیهی است سیاست بدین معنا، گذشته از این که سیاست به معنای واقعی کلمه نبوده بلکه جز حيله و تقلب چیزی نیست و با دین سازگار نمی باشد.

2 - آن که سیاست را به معنای تدبیر امور زندگی يك جامعه از طریق اصول صحیح اسلامی در زمینه های گوناگون، تفسیر نماییم.

سیاست به این معنا که همان اداره امور مسلمانان در پرتو قرآن و سنت است، جزء دین بوده و هرگز از جدا نمی باشد.

اینك برخی از دلایل هماهنگی دین با سیاست و لزوم تشکیل حکومت را یادآور می شویم:

روشن ترین گواه این گفتار، روش پیامبر گرامی در دوران پرفراز و نشیب رسالت است. با مطالعه گفتار و کردار رسول خدا، بسان

آفتاب، روشن می گردد که آن حضرت، از آغاز دعوت خویش، درصدد پدید آوردن يك حکومت نیرومند، بر پایه ایمان به خدا بود که توانایی پی ریزی طرح ها و برنامه های اسلام را داشته باشد.

شایسته است در اینجا به برخی از شواهدی که بیانگر این همّت بلند پیامبر است، اشاره کنیم:

### **پیامبر، پایه گذار حکومت اسلامی است**

1 - آنگاه که رسول خدا مأموریت یافت تا دعوت خود را آشکار سازد، با روش های گوناگون، به تشکیل هسته های مبارزه و هدایت و گردآوری نیروهای مسلمان پرداخت و در این راستا، با گروه هایی که از دور و نزدیک به زیارت کعبه می آمدند، ملاقات می کرد و آنان را به سوی اسلام دعوت می نمود و در این میان، با دو گروه از مردم مدینه در محلّ «عقبه» به گفتگو نشست و آنان پیمان بستند تا آن حضرت را به شهر خود دعوت کنند و از او حمایت نمایند و بدین سان، نخستین گامهای سیاستگذاری آن حضرت، در جهت تأسیس دولت اسلامی، برداشته شد. (سیره ابن هشام، ج 1، ص 431، مبحث عقبه اولی، ط 2، مصر).

2 - رسول خدا، پس از هجرت به شهر مدینه اقدام به پایه گذاری و تشکیل يك سپاه نیرومند و با صلابت پرداخت، ارتشی که در دوران رسالت وی، در هشتاد و دو نبرد گوناگون، شرکت نمود و با پیروزی های درخشان خود، موانع تشکیل حکومت اسلامی را از سر راه اسلام برداشت.

3 - پس از استقرار حکومت اسلامی در مدینه، پیامبر(صلی الله علیه وآله) با اعزام سفیران و ارسال نامه های تاریخی، با قطب های نیرومند سیاسی و اجتماعی عصر خود، ارتباط برقرار کرد و با بسیاری از سران گروه ها، پیمان اقتصادی، سیاسی و یانظامی بست.

تاریخ زندگانی پیامبر(صلی الله علیه وآله) ویژگی های نامه های آن حضرت به: «کسری» امپراتور ایران، «قیصر» پادشاه روم، «مقوقس» سلطان مصر، «نجاشی» فرمانروای حبشه و دیگر زمامداران آن زمان را ضبط نموده است. برخی از محققان، اکثر نامه های یاد شده را در رساله ای جداگانه گرد آورده اند.

[مانند «الوثائق السياسيّة» (محمد حميدالله) و «مکاتیب الرسول» (علی احمدی).]

4 - رسول خدا به منظور پیشبرد اهداف اسلام و انسجام هر چه بیشتر پایه های حکومت اسلامی، برای بسیاری از قبایل و شهرها فرمانروا تعیین کرد. به عنوان مثال نمونه ای از اقدام آن حضرت در این زمینه را می آوریم:

پیامبر گرامی، رفاعة بن زید را به عنوان نماینده خود، به سوی قبیله خویش، اعزام نمود و طی نامه ای چنین نگاشت:

«بسم الله الرحمن الرحيم، (هذا کتاب) من محمد رسول الله(صلی الله علیه وآله) لرفاعة بن زید إني بعثته إلى قومه عامّةً و من دخل

فيهم يدعوهم إلى الله و إلى رسوله فمن أقبل منهم ففى حزب الله  
و حزب رسوله و من أدبر فله أمانٌ شهريْن». (مكاتب الرسول، ج 1، ص  
144).

- به نام خداوند بخشنده مهربان، این نامه ای است از محمد پیامبر  
خدا برای رفاعه بن زید. من او را به جانب قوم خود و توابع آن  
گسیل داشتم تا آنان را به سوی خدا و پیامبر دعوت کند. پس  
هرکس دعوت وی را بپذیرد، ازحزب خدا و پیامبر خواهد بود و  
هرکس از او روی بگرداند، تنها دو ماه فرصت امان دارد.

با در نظر گرفتن اینگونه رفتارها و اقدام ها از پیامبر(صلی الله علیه  
وآله) شکی نیست که وی از آغاز بعثت، درصدد تشکیل يك  
حکومت نیرومند بوده تا در پرتو آن، احکام جهان شمول اسلام، در  
تمام زوایای زندگانی جوامع بشری، تحقق یابد.

آیا کارهایی از قبیل پیمان بستن با گروه ها و قبایل متنوّذ،  
بنیان گذاری ارتشی نیرومند، اعزام سفیر به کشورهای مختلف،  
هشدار دادن به پادشاهان و فرمانروایان و مکاتبه با آنان، و گسیل  
داشتن استانداران و فرمانداران به شهرها و بخشهای دورو نزدیک و  
امثال این کارها، جز «سیاست» - به معنای تدبیر و اداره شؤون  
جامعه - نام دیگری دارد؟

گذشته از سیره پیامبر، رفتار خلفای راشدین برای مسلمانان و  
بخصوص روش امیر مؤمنان علیّ بن ابی طالب(علیه السلام) برای

هر دو گروه شیعه و سنی، در زمان خلافت و حکومت خویش نیز، بر «هماهنگی دین با سیاست» گواهی می دهد.

دانشمندان هر دو گروه اسلامی، دلایل گسترده ای از کتاب و سنت بر لزوم حکومت و مدیریت امور جامعه، اقامه کرده اند که به عنوان نمونه، برخی از آنها را یادآور می شویم:

ابوالحسن ماوردی در کتاب خود «احکام سلطانیّه» می گوید:

«الامامة موضوعة لخلافة النبوة في حراسة الدين و سياسة الدنيا، و عقدها لمن يقوم بها في الامّة واجبٌ بالإجماع». (الاحکام السلطانيه (ماوردی)، باب اول، ص 5، ط 1، مصر).

- امامت و حکومت، به منظور جانشینی و پی گیری نبوت، قرار داده شده است، تا موجب پاسداری از دین و سیاست و تدبیر امور دنیا گردد، و برقراری حکومت برای کسی که آن را برپا می دارد، به اتفاق و اجماع مسلمانان، واجب است.

این دانشمند اسلامی، که یکی از علمای مشهور اهل سنت است، در مقام اثبات این معنا، به دو نوع دلیل، اشاره می نماید:

1 - دلیل عقلی

2 - دلیل شرعی

در مورد دلیل عقلی، چنین می نگارد:



«لما فى طباع العقلاء، من التسليم لزعيم يمنعه من التظالم، و يفصل بينهم فى التنازع و التخاصم، و لولا الؤلاة لكانوا فوضى مهملين و همجا مضاعين».(همان).

- زیرا این در سرشت خردمندان است که از رهبری پیروی نمایند، تا آنان را از ستم کردن بر یکدیگر بازدارد و به هنگام نزاع، آنان را از هم جدا سازد و اگر فرمانروایان نباشند، مردم پراکنده و آشفته می گردند و کارآمدی خود را از دست می دهند.

و در مورد دلیل شرعی چنین می گوید:

«ولكن جاء الشرع بتفويض الامور إلى وليه فى الدين، قال الله عزوجل: (يا أيها الذين آمنوا أطيعوا الله و أطيعوا الرسول و أولى الأمر منكم) ففرض علينا طاعة أولى الأمر فىنا و هم الائمة المتامرون علينا».(الاحكام السلطانية، باب اول، ص 5، ط 1، مصر).

- ولی، دلیل شرعی بر واگذاری کارها به ولی و فرمانروای در دین، وارد شده، خداوند بزرگ می فرماید: «ای ایمان آورندگان، از خداو پیامبر و صاحبان امر پیروی کنید» پس خدا پیروی از صاحبان امر را بر ما واجب فرموده و آنان پیشوایان و فرمانروایان بر ما هستند».

شیخ صدوق به نقل از فضل بن شاذان روایت می کند که به امام علی بن موسی الرضا(علیه السلام)منسوب است، در ضمن این روایت بلند، فراهایی از سخنان آن حضرت پیرامون ضرورت تشکیل حکومت، وجود دارد که برخی از آنها را یادآور می شویم:

«أنا لانجد فرقةً من الفرق و لا ملةً من الملل بقوا و عاشوا إلا بقيم و رئيس لما لأبد لهم منه من أمر الدين و الدنيا فلم يجز في حكمة الحكيم أن يترك الخلق لما يعلم أنه لأبد لهم منه و لا قوام لهم إلا به فيقاتلون به عدوهم و يقسمون به فيئهم و يقيمون به جمعهم و جماعتهم و يمنع ظالمهم من مظلومهم». (علل الشرائع، باب 182، ح 9، ص 253).

- ما هیچ گروه و امتی را نمی یابیم که بدون فرمانروا و رئیس، بتواند به زندگی و بقای خود ادامه دهد؛ فرمانروایی که در شؤون دین و دنیا به او نیاز است. پس، از حکمت خداوند حکیم به دور است که مردم را از آنچه بدو نیاز دارند و بدون آن نمی توانند روی پای خود بایستند، فروگذار نماید. پس مردم، همراه با فرمانروا با دشمنان خود می جنگند و به حکم او، غنیمت ها و دست آوردهای در جنگ را تقسیم می کنند و به فرمان او، نمازهای جمعه و جماعت را برپا می دارند و حاکم است که ستمگران را از ستمدیدگان، باز می دارد.

البته، تشریح همه روایات و تحلیل سخنان گوناگون فقهای اسلامی، از دیدگاه فقاها، در این نوشتار کوتاه، نمی گنجد و باید در کتاب مستقلی بیان گردد.

با بررسی فراگیر فقه اسلامی نیز روشن می گردد که بخش بزرگی از قوانین شرعی، بدون برپا کردن يك حکومت نیرومند، تحقق نمی پذیرد.

اسلام، ما را به جهاد و دفاع و دادخواهی از ستمگر و حمایت از ستمدیده و اجرای حدود و تعزیرات شرعی و امر به معروف و نهی از منکر در چهارچوبی گسترده و برقراری يك نظام مالی مدون و پاسداری از وحدت جامعه اسلامی، دعوت می کند و روشن است که اهداف یاد شده بدون برخورداری از يك نظام توانا و حکومت منسجم، نمی تواند جامه عمل بپوشد؛ زیرا حمایت از شرع مقدّس و دفاع از حریم اسلام، به ارتشی سازمان یافته نیاز دارد و تشکیل يك چنین سپاه نیرومند، مستلزم برپایی حکومتی قوی بر پایه ارزش های اسلامی است. همچنین، اجرای حدود و تعزیرات به منظور برپا داشتن فرایض و پیشگیری از گناهان و نیز گرفتن حق ستمدیدگان از ستمکاران و سایر موارد یاد شده، بدون يك نظام و تشکیلات هماهنگ و توانا، امکان پذیر نمی باشد و یا موجب آشوب و هرج و مرج می گردد.

گرچه دلایل لزوم برپایی حکومت در اسلام، به آنچه بیان گردید، محدود نمی شود ولی از دلایل یاد شده به خوبی روشن می گردد که نه تنها دین از سیاست جدا نیست، که تشکیل حکومت اسلامی برپایه نظام ارزشی شرع انور، يك ضرورت غیرقابل اجتناب و وظیفه جوامع اسلامی در سراسر جهان می باشد.

\*\*\*\*\*

## دین و سیاست در جهان امروز

از آنجا که برخی از تحلیل گران سیاسی ، چنین وانمود می کنند که راز توسعه یافتگی تمدن مغرب زمین در جدایی دین از سیاست و سکولاریزم نهفته است ، با کاوشی مستدل و پژوهشی تجربی، به ارائه دیدگاه خود در این زمینه می پردازم.

نظر به تنوع نظریه ها و اختلاف نقاط قوت و ضعف آنها؛ شایسته است نخست به تبیین دیدگاه های گوناگون در این زمینه پردازیم و آنگاه هریک از آنها را جداگانه در بوته نقد قرار دهیم.

### برداشت های تز "جدایی دین از سیاست"

مهمترین نظریه هایی که در این عرصه بیان گردیده و یا می تواند متصور شود، بدین شرح است :

1-جدایی دین (به معنای خدا جویی و خدا پرستی) از سیاست و نظام حکومتی .

2-جدایی دین از سیاست ، به معنای مبارزه با شریعت و مظاهر آن و به عبارت دیگر : دین ستیزی .

3- جدایی نهاد دین از نهاد دولت به معنای الغاء هرگونه نقشی برای دستگاه دینی در امر دستگاه حکومت و مدیریت نظام .

4- سلب کردن نقش محوری دین در امر قانونگذاری کشور.

اینک ، پس از تبیین دیدگاههای گوناگون در این زمینه ، به بررسی هر یک از گزاره های فوق ، همت می گماریم.

### **خدا خواهی و سیاست**

می دانیم که مهمترین و بارزترین نماد دینداری و شریعتمداری ، اعتقاد و ایمان به خداوند به عنوان والاترین حقیقت و عالیترین منبع هدایت بشر محسوب می گردد. از سوی دیگر، برخی از نظریه پردازان تز "جدایی دین از سیاست" اذعان می دارند که جهان غرب، ایمان به خدا را که اصلی ترین نماد مذهب به شمار می رود، به کناری نهاد و خود را از قید خدا جویی و خدا پرستی فارغ ساخت و به همین دلیل، به اوج شکوفایی در تمدن خود رسید.

با بیان حقایقی که در ذیل خواهد آمد، روشن می گردد که گروه یادشده، یا فرمانها و قوانین اساسی کشورهای پیشرفته غربی را نخوانده اند؛ ویا اینکه با آگاهی به حقیقت، به امر اشاره دیگران و به منظور تهی ساختن جامعه بزرگ ما از قدرت بی پایان ایمان به خدا، واقعیتها را وارونه جلوه می دهند .

در اینجا به منظور پرده برداری از چهره حقیقت ، نمونه هایی از اهتمام پیشوایان تمدن مغرب زمین در جهت تبیین نقش نماد خدا خواهی و ایمان به اعتلای مقام آفریدگار را از نظر شما می گذرانیم:

یکی از اسناد رسمی در زمینه آزادیها و حقوق شهروندان فرانسه ، اعلامیه حقوق بشر این کشور است که از سال 1789 میلادی به رسمیت شناخته شده و به مورد اجرا در آمده است.

(The Declaration of the Human Rights – 1789)

این بیانیه شامل مقدمه ای کوتاه ، تاریخچه ، متن (Text) و موادی چند است. در پاراگراف پایانی متن ، چنین می خوانیم:

“In consequence whereof, the National Assembly recognizes and declares, in the presence and under the auspices of the **Supreme Being**, the following Rights of Man and of the Citizen”.

" بر این مناسبت که مجمع ملی در پیشگاه و تحت توجهات **باری تعالی**؛ حقوق بشر و حقوق شهروندان را به رسمیت می شناسد و اعلام می دارد " .

در این سند رسمی، معماران تمدن نوین فرانسه ، پس از بیان این اصل و تعیین جایگاه ایمان به خدا و حضور در پیشگاه باری تعالی،

به تبیین اصول اساسی مانند آزادی انسان ، آزادی بیان و حقوق شهروندان پرداخته اند.

در قانون اساسی آلمان که زیر بنای حکومت و سیاست را در این کشور تشکیل می دهد، چنین می خوانیم:

" نظر به مسئولیت خود در برابر **خدا** و مردم، به خاطر اینکه به عنوان عضو متساوی الحقوق در یک اروپای متحد، صلح جهانی را تامین کند؛ ملت آلمان،... این قانون اساسی را ارائه می نماید."

نص سخن مذکور که در نخستین پاراگراف از پیشگفتار قانون اساسی آلمان آمده است بدین شرح است:

"Im Bewusstsein seiner Verantwortung vor **Gott** und den Menschen, von dem Willen beseelt, als gleichberechtigtes Glied in einem vereinten Europa dem Frieden der Welt zu dienen, hat sich das Deutsche Volk kraft seiner verfassungsgebenden Gewalt dieses Grundgesetz gegeben".

ملاحظه می فرمایید که در این قانون اساسی نیز پس از اذعان به مسئولیت ملت آلمان در برابر **خدا** و مردم، اصول قانون مذکور،

شامل آزادیها ، حقوق اساسی شهروندان، عدالت اجتماعی و تضمین کرامت انسانها بیان گردیده است.

3. در پاراگراف اول قانون اساسی کانادا ، مصوب سال 1982 میلادی ، به برتری و تعالی خداوند تصریح شده و چنین آمده است:

"Whereas Canada is founded upon principles that recognize the supremacy of **God** and the rule of law, the Canadian Charter of Rights and Freedoms guarantees the rights and freedoms ..."

" نظر به اینکه کانادا بر اساس اصولی بنیان گذاری شده است که برتری و تعالی **خداوند** و حکومت قانون را به رسمیت می شناسد، منشور حقوق و آزادی کشور کانادا حقوق و آزادیها را تضمین می کند... "

4. ایالات متحده آمریکا ، نمونه ای دیگر از کشورهای توسعه یافته غربی است. در نخستین پاراگراف از قانون اساسی کنوانسیون آمریکا ، مصوب سال 1861 میلادی چنین می خوانیم:

"We the people of the Confederate states , each State acting in its sovereign and independent character , in order to form a permanent federal government , establish justice , insure domestic tranquility , and secure the blessings of liberty to ourselves and our posterity ; invoking the favor



and guidance of **Almighty God** ; do ordain and establish this Constitution for the Confederate States of America."

" ما مردم ایالات هم پیمان، که هر ایالتی بر اساس حق سیادت و خصوصیت مستقل خود رفتار می کند؛ به منظور تشکیل دولت فدرال دائمی ، که به وجود آورنده عدالت تامین کننده آرامش محلی و تضمین کننده آزادی موهبتی برای ما و نسل آینده ما باشد؛ به این منظور، از مرحمت و هدایت **خدای متعال** استمداد می جویم و این قانون اساسی را برای ایالات هم پیمان آمریکا وضع می نمایم" .

آنچه بیان شد ، نمونه ای بود از اسناد رسمی و قوانین اساسی کشورهای که مظهر بارز توسعه یافتگی و رشد صنعتی و اقتصادی در دو قاره اروپا و آمریکای شمالی هستند. از این بیان به خوبی روشن می گردد که سخن برخی از مدعیان روشنفکری مبنی بر اینکه "کشورهای مغرب زمین ، دین ( به معنای خداخواهی ) را از صحنه سیاست و مدیریت کشور خود کنار گذاشتند و این امر باعث رشد و توسعه آنان گردید" سخنی بی پایه است.

### **دین ستیزی و سیاست**

گروهی از نا آگاهان به فرهنگ و تمدن غرب ، با گرفتن ژست روشنفکر مآبانه به این دروغ متوسل می شوند که دنیای غرب ، با

دین و مظاهر آن به مبارزه برخاسته و به همین دلیل ، به پیشرفتهای خیره کننده ای نیز نائل آمده است.

اینک با توجه به اسناد و مدارک مستدل، به بررسی وضعیت مذهب و دین داری در مغرب زمین و دیدگاه سیاستمداران غرب در این زمینه می پردازیم:

یکی از اصول مسلم قوانین اساسی در کشورهای توسعه یافته جهان و از جمله کشورهای پیشرفته اروپایی و آمریکایی، آزادی دین و احترام به مذهب می باشد. در اینجا به عنوان نمونه به برخی از این موارد اشاره می کنیم:

در ماده پانزدهم از قانون اساسی کشور سوئیس چنین آمده است:

"the freedom of religion and philosophy is guaranteed.

All persons have the right to choose their religion or philosophical convictions freely, and to profess them alone or in community with others.

All persons have the right to join or to belong to a religious community, and to follow religious teachings".

" آزادی دین و فلسفه ، تضمین شده است.

همه مردم حق دارند تا دین یا اعتقاد فلسفی خود را آزادانه انتخاب کنند و آنرا به صورت فردی یا در جامعه با دیگران اظهار نمایند.

همه مردم حق دارند تا به یک جامعه دینی بپیوندند یا به آن وابسته گردند و از تعلیمات دینی پیروی کنند."

در بخش مربوط به حقوق و آزادیهای زیربنایی (Fundamental Freedoms) از قانون اساسی کانادا چنین می خوانیم:

"Everyone has the following freedoms:

(a) Freedom of conscience and religion.

(b) Freedom of thought, belief, opinion and expression, including freedom of the press and other media of communication.

(c) Freedom of peaceful assembly; and

(d) Freedom of association".

" هر شخص، آزادیهای یادشده درذیل را دارد:

آزادی وجدان و دین .

آزادی فکر، عقیده ، نظر و بیان ، شامل آزادی مطبوعات و دیگر دستگانهای ارتباط جمعی برای ارتباطات.

آزادی گردهمایی های مسالمت آمیز

آزادی تشکیل انجمن ها".

ماده چهارم از بخش حقوق بنیادی در قانون اساسی جمهوری  
فدرال آلمان ، این نکته را صراحتاً مورد تاکید قرار داده است:

"Die Freiheit des Glaubens, des Gewissens,

und die Freiheit des Religiösen und weltanschaulichen

Bekenntnisses sind unverletzlich.

Die ungestörte Religionsausübung wird gewährleistet".

" آزادی عقیده ، باور باطنی ، معرفت دینی و جهان بینی ؛ آسیب  
ناپذیرند. انجام امور دینی بدون اخلال ، تضمین می گردد".

قانون اساسی اسپانیا (ماده 16 از بخش حقوق و آزادیها) چنین

اشعار می دارد:

"Freedom of ideology, religion, and cult of individuals and  
communities is guaranteed without any limitation in their  
demonstrations other than that which necessary for the  
maintenance of public order protected by law.

" آزادی ایدئولوژی، دین ، و مکتب فکری افراد و جوامع تضمین می گردد ؛ بدون هیچ محدودیتی در تظاهرات آنان ؛ مگر در حدی که برای حفظ نظم عمومی لازم است و با قانون حفاظت می گردد".

در ماده هشتم از قانون اساسی ایتالیا نیز چنین می خوانیم:

"Religious denominations are equal free before the law".

"سازمانهای دینی از آزادی مساوی در برابر قانون برخوردار هستند".

ماده دهم از اعلامیه حقوق بشر فرانسه چنین اذعان می دارد:

"No one may be disturbed on account of his opinions, even religious ones, as long as the manifestation of such opinions does not interfere with the established Law and Order".

" هیچکس نباید به خاطر دیدگاهش حتی عقاید مذهبی مورد آزار قرار گیرد، مادام که اظهار چنین اعتقادی با قانون و نظم ، تعارض نداشته باشد".

با توجه به موارد فوق ، روشن می گردد که علیرغم ادعای برخی روشنفکرانها ، کشورهای پیشرفته غربی گوهر دین را از جامعه

خود طرد نکرده اند و به ستیز با آن نپرداخته اند؛ بلکه آزادی مذهب را تضمین نموده اند.

حتی در برنامه های کانالهای آزاد تلویزیونی که یکی از مظاهر آزادی بیان است، هر گونه توهین به مذهب و مقدسات آن ممنوع است و جرم محسوب می شود. به عنوان مثال ، در ماده 130 قانون جزاء از آئین نامه تحریمهای حقوق جزایی در رابطه با برنامه های کانال آزاد در کشور آلمان چنین آمده است:

" کسی که در برنامه خود ، نفرت بر علیه بخشی از مردم و یا بر علیه گروه های ملی، نژادی و **مذهبی** برانگیزد و یا خشونت بر علیه آنان را تحریک کند و یا کرامت انسانی این گروه ها را بوسیله دشنام و **توهین** جریحه دار بسازد، طبق ماده 130 قانون جزاء مرتکب جرم می گردد "

این در حالی است که برخی از روشنفکرانها در کشور ما که خود را مروج توسعه ای مشابه غرب نشان می دهند؛ به بالاترین مقدسات دینی توهین می کنند و این اهانتها را نشانه آزادی طلبی و ترقی خواهی می دانند. در حالی که بر اساس سندی که بیان شد؛ حتی در تمدن لیبرال دموکراسی غرب هم، اهانت به مقدسات مذهبی را برنمی تابند.

## نهاد دین و نهاد دولت

بحث در مورد این گزاره ، نیازمند تامل بیشتر و کنکاش عمیق تری می باشد. زیرا مساله تفکیک میان این دو نهاد ، از دیرزمان در اروپا مطرح بوده و فراز و نشیبهایی داشته است. به عنوان مثال، در کشور آلمان به عبارتی از زبان برخی از روشنفکران برمی خوریم که به صورت ذیل تعبیر می شود:

“ Trennung zwischen Kaiser und Kirche”

یعنی : " تفکیک و جدایی میان قیصر و کلیسا " .

این فراز و عباراتی از این دست ، در دیگر زبانهای رایج در مغرب زمین شنیده می شود. جمعی از نویسندگان ، معنای جدایی دین از سیاست را به مفاد این عبارت تفسیر کرده اند و بر این اساس، جدایی دین و سیاست را به معنای جدایی نهاد دین ( که در کلیسا تجسم می یابد ) از نهاد دولت ( که سمبل آن قیصر است ) دانسته اند. این امر، به عنوان یکی از مظاهر سکولاریسم به شمار می رود.

به منظور روشن شدن حقیقت ، شایسته است که نخست ، به بررسی ریشه های تاریخی این امر بپردازیم و سپس به تحلیل آن همت گماریم.

**تاریخچه سکولاریسم**

اصطلاح " سکولاریسم " بنا بر نظر برخی از پژوهشگران ، از واژه لاتین " سایکیولوم " (Saeculum) به معنای عصر گرفته شده است. برخی دیگر، مبدا اشتقاق آن را کلمه سکولاریس دانسته اند و در زبانهای لاتینی در قرون وسطی به معنای " دنیا " و " جهان " و در مقابل کلیسا به کار برده می شده است.

این واژه در زبان انگلیسی، "سیکیولاریزم" (Secularism) تلفظ می شود و به معانی ذیل آمده است:

- دنیا گرایی

- دکترین نادیده انگاشتن مذهب

- نظریه عدم دخالت مذهب و کلیسا (به عنوان نهاد دین ) در امور مربوط به دولت.

- الحاد و لادینی

همچنین کلمه "سکولاریزاسیون" به معنای دنیوی کردن، عرفی کردن، غیرروحانی کردن ، جداسازی دین از دنیای مردم، غیرمذهبی کردن اداره حکومت ، یا فرایند کنار گذاشتن دستگاه دینی از دولت و کاهش نقش آن در اداره امور جامعه آمده است.

واژه "لایسیزم" (Laicism) نیز به همین معانی است و از کلمه (Laic) گرفته شده و ریشه آن، واژه فرانسوی "لائیک" (Laique)



است که به معنای وابسته به عامه مردم و اشخاص دنیوی و عرفی می باشد.

معنا و مفهوم سکولاریسم در طول تاریخ اروپا به یک منوال نبوده است.

واژه مذکور پس از جنگ‌های سی ساله مذهبی در اروپا، در سال 1648 میلادی در قرارداد "وستفاليا" (Westphalia) به کار برده شد. بر اساس این امر، اراضی و سرزمین‌هایی که تا آن زمان تحت فرمانروایی ارباب کلیسا قرار داشت، از سیطره نهاد دینی مذکور خارج گردید و به نهاد سیاسی دولت که مستقل از دستگاه مذهبی کلیسا بود واگذار شد. از آن پس، سرزمین‌هایی که از سلطه مستقیم کلیسا جدا شده و به دولت واگذار شده بودند، با این عنوان یاد می شدند.

این واقعه تاریخی که به جداسازی مملکت و سرزمین‌های وابسته به دستگاه دینی و الحاق آنها به دولت منجر شد؛ نقطه عطفی در جدایی میان کلیسا به عنوان نهاد مذهب؛ و دولت به عنوان نهاد حکومت در اروپا به شمار می رود. از آن پس، رفته رفته نقش مستقیم دستگاه دینی کلیسا در امر حکومت کاهش یافت و بر مبنای اصل "Differentiation" نهادهای اجتماعی از یکدیگر متمایز گردیدند و از سلطه حاکمیت کلیسا رها شدند.

از سوی دیگر می دانیم که : گرچه تسلط مطلق و دخالت مستقیم کلیسا در امور اجرایی دولتهای اروپایی کاسته شد؛ ولی نقش نهاد دین در نظام جدید جهان غرب در دو بعد داخلی و بین المللی، نهادینه گردید و به صورت قانونمند در آمد.

در بعد داخلی ، نهاد دین مانند هر نهاد دیگر در چهارچوب نظام لیبرال دموکراسی غرب ، می تواند فعالیت سیاسی داشته باشد و چنانکه در بخش قبل بیان شد می تواند حزبی سیاسی را تاسیس و یا پشتیبانی نماید و از این رهگذر به اهداف خود نائل شود.

اما در بعد خارجی و بین المللی، نقش دستگاه مذهبی و نهاد دین در مغرب زمین ، هدفمند تر گردید. به عنوان مثال، فعالیتهای میسیونرهای مذهبی اروپا به عنوان پیش قراولان و راهگشایان دولتهای استعمارگر غربی در کشورهای آفریقایی و آسیایی بر پژوهشگران پوشیده نیست.

امروزه ، نقش نهاد دینی غرب در معادلات سیاسی بین المللی و در جهت مصالح درازمدت اروپا و آمریکا ، بسیار عمیقتر و پیچیده تر شده است. به عنوان مثال، در زمان جنگ سرد میان نظام سرمایه داری و لیبرال دموکراسی بلوک غرب و سیستم سوسیالیستی و کمونیستی اردوگاه شرق؛ پاپ اعظم واتیکان در ایتالیا، از کشوری در اروپای شرقی که در اردوگاه سوسیالیسم قرار داشت انتخاب می گردد تا نقش مهمی را در مبارزه با نظام حاکم بر سرزمینی که از آن برخاسته است ، ایفاء کند.

پس از پیروزی ایدئولوژی لیبرال دموکراسی غربی بر همزاد دیگر خود در حوزه مدرنیته یعنی ایدئولوژی سوسیالیسم ؛ باز نقش نهاد دین در مغرب زمین ، جایگاه ویژه خود را حفظ می کند . به عنوان مثال، پیش از حمله مشترک آمریکا و انگلستان به عراق؛ تونی بلر به عنوان نخست وزیر بریتانیا در واتیکان حاضرمی شود و با پاپ اعظم دیدار و گفتگو می کند ؛ و پس از اشغال عراق توسط نیروهای ائتلاف غربی، جرج بوش دوم به عنوان رئیس جمهور آمریکا با رهبر کاتولیکها و نماد عالی نهاد دین در غرب ، ملاقات و مذاکره می نماید.

در اینجا ناخود آگاه به یاد سخن برخی از افراد مطلع در غرب می افتیم که می گویند: سردمداران قدرتمند غرب که در حال سیطره یافتن بیشتر بر ثروتهای جهان هستند، دارای پایگاههای متعدد جهانی می باشند که برخی از آنها به شرح ذیل است :

پایگاه اصلی نظامی صنعتی آنها که در آمریکا قرار دارد و نقش عملیات و هجوم نظامی را بر عهده دارد.

پایگاه مهم اطلاعاتی آنان که در انگلستان مستقر می باشد و نقش جاسوسی در مقیاس جهانی و جمع آوری اطلاعات سری را برعهده دارد.

پایگاه تبلیغاتی آنان که در فرانسه قرار دارد و نقش تجمیل چهره تمدن غرب و تلطیف روابط را در مواقع لزوم بر عهده دارد.

پایگاه مهم دینی آنان که در واتیکان ایتالیا مستقر می باشد و نقش اسکات متدینان و توجیه تهاجمات بزرگ قدرتمندان را برعهده دارد.

هرگاه این صاحبان قدرت جهانی بخواهند بخشی از جهان را ببلعند، مجموعه پایگاههای فوق در یک نظام به هم پیوسته دست به دست هم می دهند و هریک از آنان

نقش منحصر به فرد خود را که گاهی در ظاهر امر مغایر یکدیگر جلوه می کند انجام می دهد.

به هر حال ، بر صاحبان بصیرت پوشیده نیست که نقش دستگاه مذهب و نهاد دین رسمی در مغرب زمین در ارتباط با نهاد دولت و نظام های سیاسی ، از بین نرفته است ؛ بلکه شکل آن تغییر یافته و به صورت عمیق تر و پیچیده تری در آمده است.

## **دین و قانونگذاری**

برخی از نویسندگان ، جدایی دین از سیاست را به معنای حذف نقش محوری دین در امر قانونگذاری جامعه تفسیر کرده اند. این مساله نیز یکی دیگر از مظاهر بارز سکولاریسم در غرب می باشد که شایسته است پیرامون آن بیشتر سخن گفته شود.

در بخش پیشین به تاریخچه سکولاریسم اشاره کردیم و شرح دادیم که پس از جنگهای سی ساله و طی قرارداد وستفاليا،

سرزمین‌هایی که تحت سلطه مستقیم کلیسا بود به دولت واگذار شد و به تدریج، از تسلط نهاد دین یعنی تشکیلات کلیسا بر مقدرات حکومت کاسته شد و این امر (یعنی جدایی نهاد دین از نهاد دولت) یکی از مراحل و مظاهر سکولاریسم در اروپا تلقی می‌شود.

از اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم میلادی، واژه سکولاریسم معنای وسیعتری یافت و رفته رفته در آثار اندیشمندانی چون اگوست کنت (1798-1857) و جان هالیوک (1817-1906) و "ماکس وبر" به صورت یک نظریه و مسلک فکری در آمد.

بر اساس این دیدگاه، علاوه بر جدایی دستگاه دین از دستگاه دولت؛ نقش دین در مظاهر حیات دنیوی نادیده انگاشته شد و این امر، به خصوصی شدن و فردی شدن دین و حذف آن از عرصه اداره امور جامعه منجر گردید.

عوامل گوناگونی در بروز این پدیده نقش داشته اند که به مهمترین آنها اشاره می‌کنیم:

### **الف- نقش رجال دینی پروتستان**

یکی از علل تنزل دادن دین در حد باور شخصی و جداسازی مذهب از علم (از جمله علم اداره امور جامعه) حرکتی بود که جمعی از رجال دینی پروتستان در تفسیر و تبیین آئین مسیحیت انجام دادند.

پروفسور عبد الجواد فلاطوری در بحث آزادی که با پروفسور بایر هاوز و پروفسور فون بروک در اروپا داشته ، در این زمینه چنین می گوید:

" انسان گاهی از اوقات، در روحانیون پروتستان، یک توجه اغراق آمیز نسبت به سکولاریزم رامشاهده می کند.

البته کاتولیکها و انجیلیها اینطور نیستند. این روحانیون مفرط، عملاً ایمان را خالی و بی معنا ساخته اند. یعنی ایمان و دین بنا بر تصورات معینی به منزله یک ریاضت، پایین آورده شده است. لذا تمسک به بعضی از مضمونهاى تغییر ناپذیر دیگر معنا ندارد".

پروفسور "بایر هاوز" نیز، در گفتگوی یادشده چنین می گوید:

"درست است. منتقدین معاصر و روحانیون نیز همین عقیده را دارند. معروفترین میسیونر انگلستان و اسقف سابق، آقای لسلی نوبگین بر این باور است که با جدا کردن واقعیتهاى به اصطلاح عینی و علمی از ارزشهاى غیر تجربی ، بزرگترین خطا را مرتکب شده است. او ارزشها را (شامل اعتقادات مذهبی) به عنوان پدیده های ذهنی ، و یافته های قابل تجربه را به عنوان علم، قلمداد کرده بود".

بدین ترتیب، بر اثر حرکت مذکور، ایمان از همزاد خود یعنی علم، جدا معرفی گردید و ارزشها به عنوان پدیده های ذهنی قلمداد شدند و دین در حد یک ریاضت فردی تنزل یافت.

## ب - نقش تئوریسین های مدرنیسم

عامل مهم دیگر، تلاش جمعی از نظریه پردازان در عرصه مدرنیسم و تئوریسین های مکاتب فکری اروپا مانند اومانیسم (انسان محوری) ، راسیونالیسم (خردگرایی مطلق) ، ساینتیسم (علم گرایی) ، رلاتیویسم (نسبیت گرایی) و سنت ستیزی می باشد که گمشده خود را برای اداره امور جامعه ، در آئین رایج کشورهای اروپایی نیافتند و به منظور برون رفت از تنگنایی که ارباب کلیسا پدید آورده بودند، به مسلک سکولاریسم روی آوردند و دین رایج را از صحنه قانونگذاری و اداره امور جامعه کنار گذاشتند.

در دوره مدرنیته، سه ایدئولوژی به شرح زیر، به منظور هدایت سکان جامعه و تامین منبع قانونگذاری بدون در نظر گرفتن دین، از درون مکتب اومانیسم پدید آمدند:

1. سوسیالیسم

2. ناسیونالیسم

3. لیبرالیسم

پس از تولد این سه مکتب همزاد در مغرب زمین، نخست مکتبهای لیبرالیسم و ناسیونالیسم با هم متحد شدند و در طی جنگ جهانی دوم، ایدئولوژی ناسیونالیسم را در آلمان شکست دادند. سپس، مکتب لیبرالیسم در طول جنگ سرد، مسلک هم‌رزم خود را به مبارزه طلبید و با سقوط اتحاد جماهیر شوروی سابق، ایدئولوژی سوسیالیسم را به حاشیه راند و میدان دار معرکه گردید.

در اینجا شایسته است به چند نکته مهم اشاره نمایم:

### **الف- تاثیر عقاید دینی بر سیاست در غرب**

نکته اول اینکه گرچه نقش دین مسیحیت در بخش احکام، در قانونگذاری و اداره امور روزمره جامعه غربی کاهش یافت و یا منتفی گردید، ولی نقش دین یادشده در بخش عقاید، سیاست‌گذاری‌های کلان حکومتها ی غربی و تدوین استراتژی جهانی آنان، تا حدودی محفوظ ماند. به عنوان مثال، مسیحیان به مجموعه کتاب مقدس شامل عهد عتیق و عهد جدید معتقدند. بر اساس متون فعلی عهد عتیق و دیگر اسناد دینی مربوط به آن، قوم یهود به عنوان ملت برگزیده خدا (شعب الله المختار) معرفی شده است. اعتقاد مسیحیان به مجموعه کتاب مقدس موجب آن گردیده که حمایت دولتهای غربی از قوم یهود و دولت آنان در اسرائیل، علاوه بر بعد سیاسی؛ جنبه دینی و عقیدتی نیز داشته باشد.



## ب- تفاوت اسلام با مسیحیت

نکته دیگر اینکه در آئین رسمی و رایج در اروپا یعنی مسیحیت ، دنیا به دو قسمت تقسیم شده است؛ دنیای مقدس یا معنوی و دنیای غیرمقدس یا مادی. همچنین، در دین یادشده، یک نظام حکومتی مدون برای اداره امور دنیوی در صدر تاریخ حضرت مسیح (ع) به چشم نمی خورد. همین امر نیز، پیش زمینه ای برای کنار گذاشتن دین رایج در اروپا از صحنه اداره امور جامعه به شمار می رود.

در حالی که از زمان صدر اسلام ، همگام با ارائه بخش تربیتی مذهب که متکفل امور دنیای معنوی است؛ یک نظام حکومتی نیز که متکفل اموردنیای مادی است و اصول و قوانین مفصلی را جهت اداره امور جامعه در عرصه های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی در بردارد ، توسط پیامبر اسلام (ص) بنیان گذاری و به عنوان بخشی از دین ، ارائه گردید.

پرفسور فلاطوری در سخنرانی خود که در میان جمعی از روشنفکران مسیحی در نورنبرگ آلمان ایراد نموده، در این زمینه چنین می گوید:

" در مسیحیت در مورد واسطه ، یک تصویری در ذهن ساخته می شود. به نظر نیچه ، این از افلاطون سرچشمه می گیرد. در مسیحیت ، از یک دنیای مادی ( یا غیر مقدس ) و یک دنیای معنوی ( یا مقدس ) صحبت می شود. افلاطون از دنیای حقیقی و غیر حقیقی صحبت می کرد.

آنان (مسیحیان) معتقدند دنیای معنوی (مقدس) به یک محافظ احتیاج دارد (این نقطه نظر مشترکی با یهودیان است). این محافظین و نگهبانان همان کشیشان هستند. هرکس یک سری اعمال مقدس از زمان تولد تا ازدواج و مرگ دارد. در اسلام ، این تقسیم بندی وجود ندارد و این موضوع ، آنگونه که بعضی ها فکر می کنند یک نقص نیست. این حتی زندگی مسلمانان را مشکلتر هم می کند. چرا که در اسلام می بایستی آن اعمال به اصطلاح غیرمقدس و مادی هم با نیت خداجویانه و برای رضای خدا انجام شود. یعنی بخشی از اعمال عادی انسانها نیز می تواند جنبه اخلاقی یا غیر اخلاقی بیابد. بنا براین می بینیم که در اینجا یک عمل خارجی با یک نیت باطنی هماهنگ می شود. در این یکی شدن عمل و نیت که نشأت گرفته از توحید است، همه اعمال اجتماعی ، جهت خدایی پیدا می کند. یعنی این اعمال،

دیگر تنها اخلاقی نیستند؛ بلکه اعمال خداخواهانه و برای جلب رضایت خدا هستند.

یک مسلمان ، اگر مسلمان واقعی باشد، فقط وظیفه نماز خواندن و روزه گرفتن و حج رفتن را ندارد؛ بلکه وظیفه سالم نگهداشتن جامعه را هم برعهده دارد. هر مسلمان برای سالم نگهداشتن جامعه، مسئول است.

در زمان حضرت محمد (ص) جدایی سیاست از دین ، یعنی

(Trennung zwischen Kaiser und Kirche)

وجود نداشت و این جدایی ، غیر قابل تصور بود. هرکس در برابر قبیله اش ، حتی در زمانی که دین قبیله ای حاکم بود، مسئول بود و این مسأله در اسلام هم به همین صورت وجود داشت. همه انسانها برای نگهداری جامعه، مسئولیت داشتند".

[عبدالجواد فلاطوری، مقاله اسلام و مدرنیسم]

دکتر محمد حسین هیکل نیز بخاطر این تفاوت بارز، روشنفکران را از مقایسه دین اسلام و نهاد دینی آن در شرق با آئین مسیحیت و ارباب کلیسا در غرب؛ بر حذر میدارد و چنین می گوید:

**"والشرفیون الذین لم یفطنوا بما یجب من الدقة ، الی هذا الاتصال التاریخی بین الدین والعلم و الفلسفة والأدب فی الغرب، والذین فتنوا بأدب الغرب... خیل الیهم أنهم قد یرون علی نقل**

صور الأدب الى الشرق كما هي ، فخيّل اليهم أن في الشرق  
كنيسة ككنيسة الغرب! و أن ما انتهى اليه النضال بين الدولة  
والكنيسة في الغرب، يجب أن يبدأوا عنده حملتهم على الكنيسة  
الموهومة في الشرق". (ثورة الأدب).

" شرقپهایی که با دقت ، ارتباط تاریخی میان دین و علم و فلسفه  
و ادبیات در مغرب زمین را درنیافتند، و آنان که مفتون و شیفته  
ادبیات غربی شدند... چنین تصور می کنند که می شود صور  
ادبیات غرب را همانگونه که هست، به شرق منتقل نمود. آنان  
چنان تخیل می کنند که در شرق نیز کلیسایی مانند کلیسای غرب  
وجود دارد! و بر اساس آنچه در جریان نبرد میان دولت و کلیسا در  
مغرب زمین حاصل شد، آنان نیز باید حمله خود را بر علیه کلیسای  
موهومی که در شرق تصور کرده اند، آغاز نمایند."

خاور شناس بریتانیایی ، "برنارد لوپس" در این زمینه چنین  
می نویسد:

" در اسلام ، اصطلاحاتی که میان متدین و دنیوی، و میان معنوی و  
عصری تمییز دهد وجود ندارد. زیرا اسلام ، دوگانگی که بیانگر  
تعارض میان کلیسا و دولت، میان پاپ و امپراطور و یا میان خدا و  
قیصر باشد را نمی پذیرد".

[به نقل از دکتر هیکل در کتاب "گرایشهای ملی در ادبیات معاصر]

دانشمند رشته انترپولوزی (انسان شناسی) آقای ارنست گیلز، ویژگی یادشده در اسلام را موجب نقض کلیت دیدگاه سکولاریسم قلمداد می کند و چنین می گوید:

" فرضیه سکولاریسم ، یکی از تئوریهای شایع در علوم اجتماعی می باشد. این فرضیه چنین اذعان می دارد که سلطه دین بر جامعه بشری در جوامع صنعتی و علمی تضعیف می گردد و یا بطور کلی متلاشی می شود". سپس می گوید: "ولی حتی اگر این فرضیه به صورت عام هم درست باشد؛ نمی تواند به عنوان قانونی کلی و مطلق صدق کند. زیرا در اینجا یک استثناء اساسی وجود دارد و آن اسلام است". آنگاه چنین ادامه می دهد:

" سزاوار است این نکته در نظر گرفته شود که سیطره اسلام بر مسلمانان در یکصد سال اخیر، تضعیف نگردیده بلکه تقویت شده است. و این مثال بارز، عهده دار نقض تئوری سکولاریسم است".

[مقاله مارکسیسم و اسلام]

اینک ، پس از تبیین دیدگاه اسلام پیرامون سیاست و مدیریت جامعه ، و با توضیحات ارائه شده در باره وضعیت دین و سیاست در جهان معاصر ، به شرح نامه سیاسی و حکومتی امیر مؤمنان (ع) به مالک اشتر می پردازم.

\*\*\*\*\*